

معصومه خاطرات باغ پدر بزرگ با آن پرندگان زیبا را
هرگز فراموش نمی کند.

محمد پسر با ادب و پاکیزه ای است.
در فصل پاییز ، برگ بعضی از درختان زرد
می شود.

من بعد از خواندن نماز برای سلامتی همه ی مریض ها
دعا کردم.

در حوض خانه ی مادر بزرگ ، ماهی های رنگارنگ زندگی
می کنند.

رضا در درس ریاضی به دوستانش کمک می کند.
با شنیدن صدای اذان همراه پدرم به مسجد رفتم.